شکایت از روزنامه نگاری

فراهانی، ادیب الممالک

آن را شش مجسمه زر اندود زیبا تشکیل یافته بودند،می‏سوخت.زنی با چشمان گریان وارد سالن شده و بمن گفت:او مرده است.»

\*\*\* انوره بالزاک در خانه‏ایکه با آنهمه حوصله و شکیبائی آراسته و تزئین‏ کرده بود و به خانه‏های مجللی که آرزوی داشتن آنرا در سر می‏پرورانید و مکرر آنها را د رداستانهای خود توصیف کرده بود،دیده از جهان فرو بست.

او در وصیت نامه خود،تمام اموالش را بزنش بخشیده بود بیوه بالزاک کلیه‏ قروض همسرش را پرداخت.این زن بعدها گفت«من سلامتی و ثروت شخصی‏ خود را از دست دادم.»

بالزاک بدون آنکه کاملا مالک اشیائی که در منزل خود گرد آورده بود باشد،زندگی کرد و بهمین گونه هم بدرود حیات گفت.وی موقعیکه کالسکه‏ای‏ را به نسیه خریداری می‏کرد بهمان اندازه دور از جهان واقعی می‏زیست که‏ هنگامی که در نور شمع کتاب«کمدی انسانی»را می‏نوشت.

بالزاک یکسال قبل از مرگش زندگی مجلل و در عین حال نامنظم خود را با بیان این عبارات خلاصه کرده بود:«من بجهت مخالفی که زندگی نامیده‏ می‏شود،تعلق دارم.»